

باقی سمندر - سرباز آزادی

- 22 میزان سال 1389

اکتوبر 14-10-2010

از کابل - افغانستان تا سن خوزه ای چیلی یا از جبر تا اختیار؟

اگر بنویسم که با خواندن و شنیدن دوخبر در دو روز پی در پی اشک های شادی از چشمانم جاری شد ، شاید خواننده های ارجمند این صفحه مرا خود خواه بخوانند یا نازک دل.

شما اختیار دارید که مرا چه میدانید اما تا اکنون از درد ها و غم ها برای شما نوشته ام و شما را غمشریک خود میدانم اما امروز از خوشی ام برای شما مینویسم تا در شادی ام شریک تان سازم.

دو خوشی من در دو روز پی در پی از درون دوغم بیرون شده اند. اگر چنین نمیشد ممکن غم در درون دلم ریشه میدواند و به گفته رفقایم باز هم غمدرون میماندم.

نخستین خوشخبری در مورد بی بی عایشه است .

"عایشه دختر ۱۸ ساله افغان که بینی اش را در اثر خشونت خانوادگی از دست داده بود، حالا بعد از یک جراحی پلاستیک صاحب بینی موقت شده است.

عایشه در ماه اوت برای جراحی پلاستیک به آمریکا منتقل شد و حالا در کالیفرنیا به سر می برد."



(بی بی سی - به روز شده: 16:31 گرینویچ - سه شنبه 12 اکتبر 2010 - 20 مهر
(1389

خوشخبری دیگر در مورد نجات سی و سه نفر کارگران معدن سان خوزه از جهنم هفتصد متری در زیر زمین در معدن مس و طلا بعد از ماهها در جهنم زیستن در چیلی است.

"تمام معدنچیان در شیلی نجات یافتند"

با پایان عملیات نجات در معدن 'سن خوزه' شیلی، امدادگران همه ۳۳ معدنچی که بیش از دو ماه در اعماق زمین گرفتار بودند را بیرون آورده اند.

لویس ارزونوا، ۵۴ ساله، رئیس این معدنچیان، آخرین فردی بود که حدود ساعت ۱۰:۳۰ دقیقه شب به وقت محلی از معدن بیرون کشیده شد.



(بی بی سی به روز شده: 02:29 گرینویچ - پنج شنبه 14 اکتبر 2010 - 22 مهر
(1389

نخستین غم به ادامه صدها غم که همه روزه به غم ها افزوده میشد ، غم عایشه جان بود . منظورم از همان عایشه جان است در ارزگان گوش و بینی اش را بریدند و اینک شما نیز میدانید که گوش و بینی اش را بریدند ، برایم هویداست . در آن مورد نوشتم و غم را باشما شریک ساختم. اینکه چرا در سرزمین من و تو چنان و چنین می اندیشند که گوش و بینی زنی را ببرند یا زنی را سنگسار نمایند و یا زنی یا دختری خود را میسوزاند و یا حلق آویز مینماید، این موضوع تنها خبر نیست و نمیتوان با نوشتن خبری خود را راحت ساخت بلکه باید اندیشید که چرا جامعه من و تو زن ستیز است ؟

البته در پاکستان و ایران نیز زن را سنگسار نموده اند و باز هم مینمایند و از خود میپرسم که چرا این جامعه به رکود فکری گرفتار شده و زن ستیزی را ادامه میدهد؟ در این مورد باید تحقیق نمود و از اینجاست که به معنی اصلی کلمه در روشنگری بایست اندیشید.

از همین جاست که میان یک خبرنگار و یک روشنفکر وظایف جدا میشود. خبرنگار مینویسد و در نهایت میگوید :

بخوان و بدان.

و خبرنگار در بدل نوشتن هر خبر کاری انجام میدهد و مقداری پولی بدست می آورد تا بامصرف آن زندگی اش را سر و سامان بدهد. در کشور من و تو بسا از خبرنگاران از لب شمشیر آب مینوشند و خبری تهیه میدارند هر رسانه مطابق میل خود خبری را منتشر مینماید یا مینماید و تبصره و موضع رسمی خود را با نیات اش در داخل متن میگنجاند و به اصطلاح به خورد خواننده میدهد.

اما روشنفکر نه آنست که گویا در جوف جوف مغز اش کدام شمع یا هریکین یا چراغ گازی یا گیس آویزان باشد و بتواند در پرتو نور آن روشن ببیند و فکر ای روشن نماید بلکه آنکس که فکر تولید مینماید و در سر زمین من و تو در برابر تاریکی ها و ظلمت سرتسلیم خم نمیکند بلکه در روز روشن هم اگر شده است ، با چراغ گرداگرد شهر میگردد و تا آنچه می یافت نشود، آنرا بیابد و در برابر همه حوادث برای خواننده و شنونده خود سوال خلق مینماید و خواننده و شنونده و بیننده را با طرح سوالها به فکر نمودن و اندیشیدن در پرتو عقل و خرد رهنمون میگرداند . از همین جاست که می باید سوال نمود که چرا گوش و بینی عایشه را بریدند و چرا وی را در ارزگان در دامنه کوه یا سرک گذاشتند و او را رها کردند و خود شان رفتند تا وی بمیرد ؟

چرا عایشه زنده ماند و چگونه تا کابل آورده شد و چگونه در خانه ای مخفی زنان نگهداشته شد و چگونه مجله تایم به سراغ عایشه رفت و چگونه عایشه به امریکا پرواز نمود و سرانجام در پرتو علم و دانش مورد جراحی قرار گرفت و از گویا بینی بریدگی نجات یافت ؟

آیا عایشه خواهد توانست در ارزگان برود و در انجا زندگی نماید ؟

آیا با نجات یافتن عایشه همه دختران و زنان کشور من و تو نجات یافته اند و دیگران در آینده نجات خواهند یافت ؟

آیا با آمدن طالبان و حزب اسلامی در قدرت یا شریک شدن با حامد کرزی در قدرت زن ستیزی ادامه خواهد یافت و یا چطور ؟

آیا دختران و زنان در کشور من و تو از آگاهی لازم برای بدست آوردن حق و حقوق خود برخوردار اند و میتوانند ابزار و تشکلات دفاع از حقوق خود را سر و سامان بدهند ؟

آیا اخلاق فردی و اجتماعی در افغانستان در سمت و سوی دفاع از حق و حقوق زنان قرار دارد یا اینکه زن ستیزی و دادن حق بیشتر برای جامعه مردسالار جز از خوی و اخلاق و عادات ای طبیعی شمرده میشود ؟

آیا زن ستیزی فقط محصول جوامع قبیلوی و پیش کشاورزی و یا کشاورزی و پیش مدرن است ؟

آیا زنان و دوشیزگان فقط در داخل دایره بسته قبیلوی مورد خرید و فروش و کوب و ستم قرار میگیرند یا اینکه افراد روستایی که از سالها با تولید کشاورزی و دهقانی آشنا اند و یا در شهر ها نیز اقشار گوناگون شهری در تفکر خود جایی برای زن ستیزی نهفته و درونی دارند و اخلاق اجتماعی از زن ستیزی حمایت مینماید ؟

آیا در سلول یک خانواده ای شهری میان دو فرزند یا دختر و پسر ، پدر و مادر دختر و پسر شان را به اندازه مساوی دوست دارند یا اینکه دختر از محبت کمتر برخوردار بوده و بنام اینکه " دختر مال مردم است " ، نسبت به پسر که " روزی پایه چارپایی را خواهد گرفت " و یا بیمه اجتماعی برای نان و آب و امرار معیشت پدر و مادر است ، از حقوق برتر برخوردار است ؟

در حین اشک ریختن و خوشحالی برای داشتن بینی پیوندی به عایشه جان صد ها سوال یکی پی دیگر به ذهنم خلق شده و آرزو دارم تا در آینده بینی و گوش هیچ دختری در هیچ

جایی بریده نشود و یا هیچ زنی مورد ستیز و ستم قرار نگیرد و تساوی حقوق زنان بامردان در جامعه عملی گردد.

میدانم که بدون شرکت زنان هیچگاه تساوی حقوق زنان با مردان برآورده نخواهد شد و امید وارم که شهروندان افغانستان از حق و حقوق شهر وندی خود آگاه شده و از حقوق خود برخوردار گردند. یک لحظه غفلت بازهم بینی و گوش بریدن ها را به دنبال خواهد داشت .

در همینجاست که من احساس خوشی مینمایم که یک دوشیزه هجده ساله در پرتو علم و دانش دوباره امیدوار به زنده ماندن گردید و از نخستین قدمی که او را سربازان خارجی یافتند تا زمان پرواز نمودن شان به ایالات متحده امریکا هر قدم و هر گام در پرتو علم و دانش بشری برداشته شده است. اگر نه از ارزگان تا کابل با پای پیاده یا بوسیله خر و مرکب یا قاطر و شتر و یا اسب ممکن ماه ها وقت نیاز میبود و بازهم در کابل که پایتخت کشور است ، امکان تداوی همچوانسانی نه تنها وجود ندارد بلکه تلاش در راه گرفتاری عاملین همچو جنایت نیز بسیار اندک به چشم میخورد. در پرتو علم دانش است که این همه راه ها کوتاه گردیده و راه های ترانسپورتی و نقل و انتقالات امروز دارند درست میشوند و از موتر تا چرخ بال و هواپیما ها این فاصله مکانی وزمانی را کوتاه تر ساخته اند.

آنهاییکه زن ستیز اند و بینی عایشه جان را بریدند ، خواهان برگشت به صدها و هزار سال پیش اند و همه رهبران طالبان و سلفیست ها و متحدین فکری شان دختران و زنان را جز مالکیت خود دانسته و هیچگونه حق و حقوقی برایشان قایل نیستند و از همینجاست که مرز و خط فاصل بین افراد مقلد و طوطی وار با کسانی که روشنگر اند و باور به روشنگری دارند ، جدا میگردد.

آیا سرنوشت عایشه چنین بود که بینی اش را ببرند و یا در راه او را عساکر خارجی پیدا نمایند و بعدن بنیاد و یا موسسه ای عایشه جان را به امریکا ببرد و گوش و بینی اش را عملیات و جراحی پلاستیکی نماید و بازهم منتظر عملیات دیگر باشد یا بینی و گوش ای در پرتو عملیات جراحی دیگر شکل بهتر بیابد ؟

در اینجا دو نظریه مطرح میگردد :

جبر

و اختیار

اگر روشنفکران ما بخود زحمت بدهند و در مورد جبر و اختیار برداشت هایشان را بنویسند یک گام ای استوار در راه روشنگری برداشته اند. من باور دارم که افکاری از افلاتون تا هابرماس را ممکن عده ای زمزه نمایند تا چنان جلوه دهند که با فلاسفه و متفکرین آشنا اند، اما در مورد این که چگونه افکار کنونی مسلط در جامعه افغانستان را که منتج به تماشاجی بودن در برابر کشتن و بستن و سنگسار زن و زنان میگردد، را مورد شناخت و ریشه یابی قرار داده و به نقد بکشند، هنوز شک دارم.

من خودم در آینده های نزدیک در این مورد خواهم نوشت و آرزو دارم تا روشنفکران ما فقط و فقط در مورد طالبان و همفکران شان شعار دادن را کافی ندانسته و به روشنگری بپردازند.

در مورد خوش خبری دیگری که :

" نخستین معدنچی که از اعماق زمین بیرون آمد، فلارنسیو آوالوس بود.

او به همراه ۳۲ معدنچی دیگر بیش از دو ماه در عمق ۷۰۰ متری گیر افتاده بود. نخستین کسی که او را در آغوش می کشد، سباستین پینرا، رئیس جمهور شیلی است در حالی که خانواده فلارنسیو هم حضور دارند "

فقط میتوانم بنویسم که از خوشی در لباس نمیگنجم. بیشتر از شصت روز در فکر و اندیشه کارگران دلاوری بودم که به گفته خود شان در جهنم گیر مانده بودند و هر لحظه تلاش آنها برای زنده ماندن و تلاش از بیرون از ساحه جهنم ای معدن برای نجات آنها در تاریخ معادن دنیا بیسابقه است.

بویژه اینکه میدانیم در کشور من و تو اگر همچو اتفاقی بیافتد، از دولت تا همه کسانی که باید خود را مسوول احساس نمایند، بی تفاوتی اختیار می نمایند. حوادث برف کوچ ها در سالنگ و حوادث سیلاب ها و زمین لرزه ها همه شاهدیست برمدعای من.

در سرزمین من و تو باز هم اخلاق اجتماعی تسلیم جبر گرایی بوده و چنان می پندارند که سرنوشت شان چنین و چنان بوده است و در راه تغییر موقعیت تا هنوز اخلاق اجتماعی ما نمیتواند بیاندهد.

از اختیار داشتن برای نجات دادن و اختیار داشتن برای زنده ماندن در کشور من و تو کمتر صحبت میگردد.

در کشور من و تو میبینیم و میخوانیم که در محراب مسجد هم انسانها رامیکشند و نه ملای ما در کنفرانس وحدت اسلامی در همان روز و نه آدم مدنی ما در مجمع مدنی و ده ها تشکیلات دیگر به فکر محکوم نمودن همچو جنایتی نبودند. پس برای کشتن فکر و برنامه ریزی صورت میگیرد و برای زنده ماندن و نجات دادن نه چندان.

در سرزمین من و تو یک خبر نگار را از خانه اش بیرون مینمایند و به شکم اش چند چاقو را فرو می برند و میگویند اینست سزای تو آقای حامد نوری.

اما در گوشه دیگر دنیا در سان خوزه در سرزمین چیلی صد ها انسان متفکر با امکانات دولتی و غیر دولتی برای نجات کارگران از معادن طلا و مس میکوشند و پیش از وقت که تصور مینمودند ، کارگران را بتوانند نجات بدهند ، با داشتن تفکری اختیاری به نجات انسانها مبادرت میورزند و ملیونها انسان را در چیلی و بولیوی و قاره از تشویش و دلهره گی نجات میدهند.

این خوشخبری دومین است که با شما خواستم در میان بگذارم.

اگر تا حال در معادن ذغال سنگ در افغانستان همچو حوادث تکرار شده است و کارگران جان داده اند ، امیدوارم که در معدن مس عینک و معادن ذغال سنگ و در آینده نه چندان دور در معدن آهن حاجی گگ اگر استخراج گردد یا در معادن لیتیوم و یا معادن دیگر هموطنان من قربانی نشوند و گنج اندوز ها باز هم در عیش و نوش در کاخ های مرمین خود را به در بیخبری نزنند.

وقتی نامی اولین انسانی را که نجات یافت ، خواندم که :

نخستین معدنچی که از اعماق زمین بیرون آمد، فلارنسیو آوالوس بود.

اشک از چشمانم جاری شد و خوشحال گردیدم که با تمام زشتی و پلیدی که در دنیا موجود است و همه روزه بدترین و تکانهنده ترین اخبار را میشنویم و میبینیم و میخوانیم ، باز هم خوشترین خبری هم وجود دارد . وقتی میخوانم که :

او به همراه ۳۲ معدنچی دیگر بیش از دو ماه در عمق ۷۰۰ متری گیر افتاده بود.
نخستین کسی که او را در آغوش می کشد، سباستین پینرا، رئیس جمهور شیلی است در حالی که خانواده فلارنسیو هم حضور دارند "

میاندیشم که رییس جمهوری کشور به هر دلیلی که بوده است ، کارگری را به آغوش میگیرد و خانواده فلارنسیو در قدم دوم کارگری و عضو خانواده خود را به آغوش

میکشد و می اندیشم که در سر زمین من و تو رییس جمهور منتخب با دو ملیون و هشتصد هزار رای از جمله مردم بیشتر از بیست و پنج ملیون نفری هیچگاه در فکر کدام کارگری نیست و نبوده است.

وقتی نام نخستین معدنچی را خواندم ، در فکر نخستین فضا نوردی افتیدم که در گرداگرد زمین پرواز کرده بود او را یوری گاگارین میگفتند. وقتی یوری گاگارین در شهر کابل و آنهم در سینمای پارک سخنرانی نموده و از سفرش گزارش میداد ، اسلاف طالبان باور نداشتند که دانش بشری قادر شده باشد تا به گردا گرد زمین پرواز نمایند و آنروز ها اسلاف طالبان میگفتندکه :

"زمین در روی شاخ گاو استواراست و گاو هم بر پشت نهنگ نشسته است و هر وقت نهنگ شور بخورد یا گاو خسته شود و زمین را از یک شاخ به شاخ دیگر واگذارد، زمین لرزه اتفاق می افتند یا اینکه زلزله میگردد" پس یوری گاگارین دروغ میگوید!

اما وقتی " نیل آرمسترانگ و دوستانش به کابل آمدند و گفتند که با اپولو به کره ماه رفته اند ، عده دیگر که دیروز خود را طرفدار علم و دانش میدانستند ، اینبار برضد نیل آرمسترانگ قرار گرفته و گفتند که این دروغ شاخدار امپریالیسم امریکاست." پیش از آنکه :

سلوآدور آلنده در انتخابات چیلی برنده شود ، در افغانستان افکار عامه را آزمودند و گفتند که :

" یک زن با خشوی خود جنگ کرده است و آن زن خر شده است "

تبلیغات مبنی براینکه همان " زن خر شده را" در باغ زنانه به نمایش میگذارند و یا در در شفاخانه یا بیمارستان علی آباد برای مداوی می آورند " ، همه روزه بیشتر میگردید و همان بود که ما ه ها این عوامفریبی ادامه یافت. بیاد دارم که دکتور عبدالرحیم نوین که ناشر جریده ترجمان بود ، کاریکا توری را بیرون کشیده بود که گویا سر از زن و تنه از خر بود !

اما عوامفریبی در افغانستان ادامه یافت تا امروز و دیدیم که حتی زن ها را سنگسار نمودند و یا گوش و بینی دوشیزه ای بریدند و یا زنها و دختران خود را سوختاندند و نمیدانم تا چه وقت افکار و وجدان اجتماعی در افغانستان در این مورد خوشباور خواهد بود و خواهد ماند ؟

در چیلی همچنان وقتی سلوادر آنده در انتخابات به اکثریت آرا رییس جمهور منتخب گردید ، چنان شایعه را رواج دادند که گویا " اسپ کره ای بدنیا آورده است که کره اش گاو است. پس این شگون بد است و باید تغییرات بیاید."

با کودتایی سلوادر آنده را سرنگون کردند و بخاطر همین مس و طلا سی آی ای از جنرال پینوچت حمایت نمود و فاشیستها به قدرت رسیدند.

از سال 1973 و سرنگونی آندی تا پایان حاکمیت فاشیستی پیئوشه سالها گذشت ، اما کارگران کماکان در زیر زمین مشغول کار و تولید بودند و برای زنده ماندن تلاش میورزیدند. هنگامیکه در پنجم ماه اگست امسال سنگی به دهنه و مجرای هوا لغزید و بعد ن راه ها بسته شد ، نه کارگران در زیر زمین تسلیم جبر شدند و نه دانشمندان و مردم چیلی و نه دولت های چیلی و امریکا بلکه به جای اتخاذ نمودن تفکر جبری ، تفکری اختیاری را برگزیدند و اختیار خود و کارگران را به باد هوا نسپردند و اقدام به نجات دادن ای کارگران نمودند.

کارگران از زیر زمین نجات داده شدند و من هم مانند شما احساس خوشحالی مینمایم.

این هر دو خوشحالی را با شما تقسیم نموده و بشما پیروزی علم را بر نا آگاهی و پیروزی اختیار را بر جبر از ژرفای دلم تبریک میگویم. این خوشحالی از کابل تا سان خوزه خوشحالی همه انسانهای شرافتند است. امیدوارم که بحث جبر و اختیار در کشور من تو به شکل درست آغاز گردد و من باور دارم که علم بر نا آگاهی پیروز خواهد گردید.

خوش باشید.

یار زنده و صحبت باقی.